

پرسش‌های بی‌پاسخ درباره "کاربردشناسی و برنامه تحقیقی چامسکی"

پروانه خسروی زاده^۱
دانشگاه صنعتی شریف

چکیده:

نوشته حاضر به بازنگری مقاله "کاربردشناسی و برنامه تحقیقی چامسکی" اختصاص دارد. این مقاله که به قلم آسا کشر در سال ۱۹۹۱ در مجموعه مقالات *The Chomskyan Turn* به چاپ رسیده است، از جمله مقالات تاثیرگذار در مطالعات زبان‌شناختی است که پس از گذشت دو دهه از تاریخ انتشار آن هنوز در کانون توجه قرار دارد. مقاله مورد بحث نسخه تجدیدنظر شده‌ای است از آنچه کشر در کنفرانسی با همین نام در آوریل سال ۱۹۸۸ ارائه نمود. هدف اصلی کشر در مقاله مورد بحث پرداختن به "مسئله دکارت" است. به اعتقاد وی حل این مسئله نه‌تنها فراتر از توانش نحوی قرار دارد بلکه ورای توانش کاربردشناسی نیز قرار می‌گیرد. وی حل مسئله دکارت را در گرو ارائه یک نظریه کنش زبانی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: توانش نحوی، توانش کاربردشناختی، نظریه کنش زبانی، مسئله دکارت، پیمان‌های ذهنی

مقدمه:

چامسکی خود در *کتاب جنبه‌های نظریه نحو* (۱۹۶۵) نظریه توانش نحوی را بخشی از نظریه کنش زبانی می‌داند. از آنجا که جنبه خلاق کاربرد زبان به کنش زبانی نسبت داده شده است، نظریه‌ای از کنش زبانی باید بتواند جنبه‌های خاص توانش نحوی، توانش کاربردشناسی و نیز بسیاری از مولفه‌های دیگر شامل مکانیزم‌های روانی و نظام‌های عصبی را تعیین و تبیین کند. به اعتقاد کشر توانایی سخنگوی بالغ هر زبان حداقل درگیر اجزای تشکیل‌دهنده زیر است:

الف) دستوری که براساس قواعد آن، آنچه یک سخنگوی ایده‌آل بیان می‌کند به عنوان جملات خوش‌ساخت آن زبان تلقی گردد.

ب) نظامی کاربردشناختی که براساس قواعد آن، آنچه یک سخنگوی ایده‌آل در بافتی خاص بیان می‌کند مناسب و به‌جا تلقی گردد.

پ) جزء سومی که سخنگو را قادر می‌سازد تا وقایع گفتاری از انواع جدید و بدیعی را خلق کند که نه از قواعد دستوری و نه از قواعد کاربردشناختی تخطی کرده باشد.

بدین ترتیب تمام کاربردهای خلاق زبان تحت محدوده‌ای قرار می‌گیرند که قواعد دو حوزه توانش نحوی و توانش کاربردشناسی تعیین می‌کنند و "مسئله دکارت" در مورد طبیعت کاربرد خلاق زبان مسئله درک جز(پ) با فرض درک کافی از اجزای (الف) و (ب) است. از آنجا که کشر به نقل از چامسکی (۱۹۸۸a) متذکر می‌شود مسئله دکارت علیرغم تفکر بسیار و تحلیل زیرکانه هنوز به‌همان صورتی‌که وی مطرح کرده بود لاینحل باقی مانده است، رسیدن به درکی از توانش کاربردشناسی را تنها مقدمه‌ای جهت نیل به پاسخ سنوال می‌خواند. به‌اعتقاد وی یک بررسی روشمند برای نیل به نظریه‌ای جامع در مورد زبان باید شامل مطالعاتی درزمینه ارائه نظریه توانش دستوری، ارائه نظریه توانش کاربردشناسی، شناخت تمامی مکانیزم‌های روانی و نظام‌های عصبی و بررسی بافت حاکم بر کنش زبانی باشد. تنها در این مقطع است که می‌توان با در دست داشتن یک نظریه جامع زبانی به جنبه خلاق کاربرد زبان روی آورد و به حل مسئله دکارت پرداخت.

کشر با پذیرفتن نظریه توانش دستوری چامسکی و استفاده از شیوه‌های تحلیل در برنامه تحقیقی زبان‌شناسی زایشی، گام بعدی را بررسی توانش کاربردشناسی و تحلیل نقطه نظرهای ارائه شده در این زمینه می‌داند. مقاله کشر نگاهی انتقادی به فرضیه‌های موجود در مطالعات توانش کاربردشناسی داشته، معتقد است:

۱) در جهت پرداختن به توانش کاربردشناسی، ابتدا باید به زلال‌سازی مفهوم چنین توانشی پرداخت.

۲) با فرض وجود توانش کاربردشناسی به‌عنوان نظامی از قواعد حاکم بر انواع کنش‌های گفتاری، چنین توانشی مستقل از امر "ارتباط" است.

۳) فرضیه‌های مرتبط با وجود توانش کاربردشناسی در نیمکره راست مغز باید به‌طور جدی مورد بازبینی قرار گیرد.

۴) در صورت پذیرش ساختار پیمانانه‌ای ذهن براساس دیدگاه فودور، فرضیه وجود یک پیمانانه واحد برای توانش کاربردشناسی قابل دفاع نبوده، می‌توان گفت یک پیمانانه ذهنی واحد نمی‌تواند در برگیرنده تمامی دانشی باشد که غالباً تحت عنوان دانش کاربردشناسی از آن یاد می‌شود.

۵) آسا کشر درنهایت، طرح جدیدی از نگرش پیمانانه‌ای را جهت مطالعه علمی حوزه شناخت ارائه نموده، ضمن ارائه مفهومی جدید از دانش کاربردشناسی، آنرا به بخشهایی ۶ گانه تقسیم می‌نماید.

۶) نگارنده این‌سطور در نوشته حاضر، ضمن ارائه تحلیلی از مقاله یادشده، با استناد به منابع پایانی این مجموعه، مروری بر نکات قوت و ضعف مقاله آسا کشر دارد.

تحلیل مقاله

آسا کشر مقاله "کاربردشناسی و برنامه تحقیقی چامسکی" را با نگاهی گذرا به تاریخچه مطالعات زبان‌شناسی زایشی آغاز کرده، ضمن مرور سیر تکاملی آن به عنوان یک برنامه تحقیقی، یادآور می‌شود که هر چند این سلسله نظریات به‌هم‌پیوسته نحو را در کانون توجه خود قرار داده‌است، اما در آثار متاخر چامسکی بررسی‌های روش‌شناختی و فلسفی بر مطالعات زبانی پیشی گرفته است.

آنگاه ضمن اشاره به مقدمه کتاب دانش زبان (چامسکی ۱۹۸۶) در ارتباط با اینکه آیا می‌توان نگرشی که با درجه بالایی از تبیین همراه است و در مورد زبان انسان موفق بوده را حداقل به عنوان مدلی پیشنهادی برای تحقیقات مشابه در حوزه‌های شناختی دیگر نیز به‌کار بست، هدف کلی از ارائه مقاله خود را چگونگی به‌کارگیری این نگرش در مطالعات کاربردشناختی می‌داند.

وی با ذکر این مدعی که نگرش کاربردشناختی از همان هسته آغازین زبان‌شناسی زایشی در آثار چامسکی مشهود است، به مقاله "مدلهای تبیینی در علم زبان‌شناسی" (چامسکی ۱۹۶۲) و نیز مقدمه کتاب **ساختار منطقی یک نظریه زبانی** (چامسکی ۱۹۷۳) استناد کرده معتقد است چنین طرح کمرنگی از کاربردشناسی در این آثار، جای خود را به درکی غنی‌تر از "توانش کاربردشناسی" در پایان دهه ۷۰ می‌بخشد و بانی زبان‌شناسی زایشی در کتاب **زبان و دانش ناخودآگاه** (چامسکی ۱۹۷۸) تمایزی قاطع میان "توانش دستوری" (دانش مبتنی بر صورت و معنی) و "توانش کاربردشناسی" (دانش شرایط و نحوه استفاده به جا از جملات بر اساس اهداف مختلف) قائل می‌گردد.

به اعتقاد کشر چنین حرکتی از دیدگاه شرایط استفاده مناسب به دیدگاه توانش کاربردشناسی حائز اهمیت بسیار است زیرا به وضوح بر به‌کارگیری نگرش عمومی برنامه تحقیقی زبان‌شناسی زایشی در مطالعات کاربردشناسی اشاره دارد. کشر تأثیر سازنده چنین حرکتی را محدود به جزئیات فلسفی و روش‌شناختی برنامه تحقیقی زبان‌شناسی زایشی نمی‌داند زیرا اشعار وجود و حضور توانش کاربردشناسی خود منجر به ایجاد حوزه‌های جدید مطالعاتی و تحقیقاتی خواهد شد. چنانچه به‌عنوان مثال تصور وجود یک "دستور جهانی" ذاتی که در برنامه تحقیقی زبان‌شناسی زایشی به‌کارگرفته شده است، نقش اساسی مشابهی را در برنامه تحقیقی کاربردشناسی ایفا خواهد کرد.

کشر یادآور می‌شود هرچند استفاده مناسب از زبان، براساس دیدگاه فعلی موضوع اصلی بررسی دانشی است که در توانش کاربردشناسی نهفته است اما در آثار چامسکی هرگونه ارجاعی به "استفاده از زبان" اشاره به توانش کاربردشناسی ندارد. بدین سبب وی بخشی از مقاله خود را به زلال‌سازی این مفهوم و به‌کارگیری آن در آثار چامسکی اختصاص می‌دهد. در این رابطه کشر به کتاب **ساخت نحوی** (چامسکی ۱۹۷۵) استناد کرده چنین نقل می‌کند: "نظریه‌های صوری را می‌توان برحسب قابلیت تبیین و روشن‌سازی حقایق مختلف درباره شیوه‌ای که در آن جملات مورد استفاده قرار می‌گیرند و درک می‌شوند سنجید. به‌عبارت دیگر، عنایت به چهارچوب نحوی زبان که مجرد بوده و توسط دستور به نمایش درخواهد آمد، قابلیت توصیف معنایی را نیز به‌وجود خواهد آورد".

وی با استناد به این نقل‌قول نتیجه می‌گیرد که چنین ارجاعی به "استفاده از جملات" هیچ‌گونه ارتباطی با "استفاده مناسب" و "توانش کاربردشناسی" ندارد بلکه "استفاده از جمله" در نقل‌قول فوق همان استفاده از ابزاری نحوی است. بر همین اساس چامسکی در مقدمه کتاب **ساختار منطقی یک نظریه زبانی** (۱۹۷۳) علم معنی‌شناسی را علمی می‌داند که مسائل معنی و ارجاع را با استفاده نظام‌مند از ابزار نحوی موجود در زبان مورد بررسی قرار می‌دهد.

کشر سپس به کتاب‌های بعدی چامسکی با عناوین **دانش زبان** (۱۹۸۶) و **مسائل دانش** (۱۹۸۸) اشاره می‌کند و سه پرسش اساسی در بررسی‌های دستور زایشی، که چهارچوب اصلی بحث وی را در مقاله مورد بررسی تشکیل می‌دهند، بازگو می‌کند:

۱- دانش زبان از چه تشکیل شده است؟

۲- دانش زبان چگونه کسب می‌شود؟

۳- دانش زبان چگونه به‌کارگرفته می‌شود؟

پرسش سوم، خود به دو بخش "مسئله درک" و "مسئله تولید" تقسیم می‌گردد. از آنجا که بررسی مسئله درک باید توسط ساختار تحلیلی‌گری صورت گیرد که قواعد

زبان درونی را با دیگر اجزا درهم آمیزد، یعنی بررسی سازمان خاصی از حافظه و دستیابی یا علم استدلال اکتشافی مسلم، معتقد است ساختار چنین تحلیلی نمی‌تواند بخشی از بررسی توانش کاربردشناسی باشد چرا که حل مسئله درک هدف طبیعی یک نظریه کنش نحوی است و بررسی شرایط استفاده مناسب و به‌جا از جملات در بافتها هدف یک نظریه توانش کاربردشناسی.

به اعتقاد وی در راستای مواجهه با پرسشی وسیع راجع به کاربردشناسی با سوالات پایه‌ای دیگری در کنار سوالات مرتبط با حوزه نحو روبرو هستیم. در نتیجه علاوه بر سوال اول در مورد طبیعت دانش کاربردشناسی و این که دانش کاربردشناسی زبان از چه تشکیل شده است، باید در جستجوی یافتن پاسخی برای سوالات زیر نیز باشیم: الف - دانش کاربردشناسی چگونه کسب می‌شود؟ ب - دانش کاربردشناسی چگونه مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ ج - مکانیزم‌های فیزیکی که به عنوان مواد پایه در خدمت این نظام دانش قرار می‌گیرند و برای استفاده از این دانش به کار گرفته می‌شوند، کدامند؟

بخش دوم سوال سوم به "مسئله تولید" در مطالعات زبان‌شناسی زایشی برمی‌گردد. این مسئله از طبیعتی کاملاً متمایز برخوردار است و در واقع مسئله‌ای است در خصوص طبیعت "جنبه خلاق کاربرد زبان" که چامسکی خود در مقاله "مباحث جاری در نظریه زبانی" (۱۹۶۴) و نیز کتاب **زبان‌شناسی دکارتی** (۱۹۶۶) و سپس در **دانش زبان** (۱۹۸۶) و **زبان و مسائل دانش** (۱۹۸۸) تحت عنوان "مسئله دکارت" مطرح نموده است.

این مسئله باید به بررسی "آنچه می‌گوییم و چرا می‌گوییم" بپردازد و خود پرسش دیگری را در زمینه ارتباط میان جنبه خلاق کاربرد زبان و توانش کاربردشناسی مطرح می‌سازد.

کشر معتقد است پاسخگویی به این سوال باید با توجه به ملاحظات سه گانه زیر صورت پذیرد.

نخست اینکه خلاقیت مورد بررسی، "جنبه خلاق زبان" نیست بلکه "جنبه خلاق کاربرد زبان" است. وی به نقل از چامسکی (۱۹۶۴) چنین ذکر می‌کند: واقعیت اصلی که هر نظریه ارزشمند زبانی باید آن را لحاظ نماید این است که هر سخنگوی بالغ یک زبان قادر به تولید جمله‌ای بدیع از زبان خود در شرایط مقتضی است و سخنگویان دیگر نیز قادر به درک فوری آن هستند. هر چند که جمله تولیدشده برای آنان نیز به همان اندازه بدیع باشد. مسلماً نظریه زبانی که این جنبه خلاق زبان را نادیده انگارد در کانون توجه نبوده تنها در حاشیه قرار می‌گیرد. ارائه توصیفی از توانش ذاتی زبان به وسیله نحو نباید با توصیفی از کنش زبان و یا امکان بالقوه و بالفعل این کنش، اشتباه گرفته شود. کاربرد واقعی زبان درگیر بازی چند جانبه پیچیده‌ای از عوامل متعدد از غیرمتجانس‌ترین نوع است که فرایندهای نحوی تنها بخشی از آن را ایفا می‌کنند. طبیعتاً فرض بر این است که بررسی کنش واقعی زبان تنها تا جایی می‌تواند بطور جدی دنبال شود که درک ما از دستورهای زایشی اجازه می‌دهد. دستورهایی که توسط یادگیرنده کسب شده و توسط گوینده یا شنونده به‌کار گرفته می‌شوند. (چامسکی ۱۹۶۴).

بر این اساس کشر تمایز موجود را میان "توانش نحوی" و "کنش نحوی" می‌داند. به عبارت دیگر آنرا تمایزی می‌خواند میان خود دستور از یک سو و تمامی نظام‌های بشری که عملکرد آنها درگیر نحو و نیز عوامل دیگری از انواع مختلف است. وی نسبت دادن جنبه خلاق کاربرد زبان به کنش نحوی را قابل مقایسه با نظریه‌ای از زبان می‌داند که توانشی نحوی، توانشی کاربردشناسی، و نیز بسیاری از مولفه‌های دیگر شامل مکانیزم‌های روانی و نظام‌های عصبی را تعیین و تبیین می‌کند. بر اساس چنین تصویری، توانش کاربردشناسی به‌واقع مولفه‌ای از کنش نحوی می‌باشد.

کشر نکته دوم در ارتباط با "مسئله دکارت" از طبیعت کاربرد خلاق زبان را چنین عنوان می‌کند که این مسئله نه‌تنها فراتر از توانش نحوی باقی می‌ماند بلکه ورای توانش کاربردشناسی نیز قرار می‌گیرد. وی معتقد است تمام کاربردهای خلاق زبان در محدوده‌ای قرار می‌گیرند که توسط قواعد دو حوزه توانش نحوی و توانش کاربردشناسی تعیین شده باشند و "مسئله دکارت" از طبیعت خلاق زبان را درک جزء سومی می‌داند که سخنگو را قادر می‌سازد تا وقایع گفتاری از نوع جدید و بدیعی را خلق کند که نه از قواعد دستوری و نه از قواعد کاربردشناسی تخطی کرده باشند. مسلماً درک این جزء سوم تنها زمانی میسر خواهد بود که درک کاملی از قواعد دستوری و قواعد کاربردشناختی حاصل شده باشد.

کشر آنگاه به ذکر نکته سوم در این رابطه پرداخته به نقل از چامسکی (۱۹۸۸) متذکر می‌شود مسئله دکارت علی‌رغم تفکر بسیار و تحلیل زیرکانه هنوز به همان صورتی که وی مطرح کرده لاینحل باقی مانده است. توضیحی دکارتی از عدم موفقیت در حل معما با توجه به محدودیت‌های دانش فعلی بشر این است که مسئله دکارت از جنبه‌های خلاق آنچه می‌گوییم و چرا می‌گوییم، مستقیماً به توانش کاربردشناسی مرتبط است زیرا آنچه ما می‌گوییم توسط شرایط استفاده مناسب از جملات در بافتها محدود می‌شود و اینکه چرا آنچه بیان می‌کنیم را می‌گوییم بخشی از همان بافت کاربرد زبان است. بنابراین باید انتظار برود که نقشی را در برخی قواعد حاکم بر استفاده مناسب از جملاتمان در بافت ایفا کند.

اما رسیدن به درکی از توانش کاربردشناسی وابسته به حل مسئله دکارت نیست بلکه تنها مقدمه‌ای است جهت نیل به پاسخ. به بیان ساده تر، ارائه پاسخی منطقی به مسئله دکارت نیازمند دانشی گسترده است که بخشی از این دانش مورد نیاز درک شرایط حاکم بر بافت زبانی و شناختی جامع از توانش کاربردشناسی خواهد بود.

بدین‌ترتیب کشر در ادامه بحث بخشی از مقاله خود را به مرور فرضیه‌های مرتبط با شرایط حاکم بر بافت زبانی اختصاص داده و در بخش دیگر به بررسی فرضیه وجود پیمان‌های ذهنی به نام پیمان‌های توانش کاربردشناسی می‌پردازد.

وی به انتقاد از زبان‌شناسان، فیلسوفان و روان‌شناسانی که زبان طبیعی را نظامی "ارتباطی" می‌دانند به نفی مخته "ارتباط" به عنوان شاخص‌ترین خصیصه زبان دست می‌یازد و توانش دستوری را مستقل از امر "ارتباط" می‌خواند. در این رابطه با استناد به کتاب **بازتاب در زبان** (چامسکی ۱۹۷۵) فرضیه خودمختاری نحو صوری را بازگو کرده و به دفاع چامسکی در مقابل ادعای جان سرل و دیگران اشاره می‌کند.

تاکید کشر بر عدم وابستگی توانش دستوری به امر ارتباط در جهت استفاده از این دیدگاه نظری زبان‌شناسی زایشی و تعمیم آن به توانش کاربردشناسی و در نهایت رد فرضیه‌های مرتبط با شرایط حاکم بر بافت زبانی است. وی در این رابطه به مرور دو نمونه از مشاهدات تجربی پرداخته، به موارد بالینی جان و جنی استناد می‌کند.

از آنجا که جان کودکی ۳ ساله با نحو زبانی طبیعی و ارتباط کلامی ناموفق است، کشر او را کودکی می‌داند که دارای نحوی مجزا از ارتباط است. وی زبان "جان" را "زبان بدون ارتباط" می‌نامد و نتیجه می‌گیرد که **تجلی قابلیت ارتباط کلامی شرط لازم برای وجود توانش دستوری نیست**. سپس با پرداختن به مورد جنی استناد می‌کند که **وجود ارتباط کلامی نیز شرط کافی جهت وجود توانش دستوری نیست**.

کشر مورد جنی را که در ارتباط غیرکلامی بسیار قوی بوده با استفاده از حرکات و حالات صورت، خیره شدن‌ها و به‌کارگیری ابزار جلب‌توجه و تجهیز به دانش نوبت‌گیری در امر ارتباط بسیار موفق است اما از نحو کلامی بسیار ضعیفی

برخوردار است، تایید دیگری بر فرضیه خودمختاری توانش دستوری و جدایی آن از توانایی ارتباط می‌داند.

آنگاه با استناد به موارد جان و جنی از این فراتر رفته فرضیه عدم وابستگی توانش کاربردشناسی به ارتباط را مطرح می‌سازد.

وی فرض را بر این می‌گیرد که توانش کاربردشناسی به عنوان نظامی از دانش مرتبط با کنش‌های گفتاری وجود دارد و هر سخنگوی زبان توسط توانش کاربردشناسی، به مجموعه‌ای از زیرشاخه‌های این نظام مجهز می‌شود که هریک بر نوع خاصی از کنش‌های گفتاری همچون درخواست کردن، نصیحت کردن، تهدید کردن و ... حاکم است.

وی همچنین فرض می‌گیرد که هریک از این زیر شاخه‌های نظام به صورت قواعدی هستند که شرایط استفاده مناسب از جملاتی خاص را تعیین می‌کنند. بنابراین نظام‌های مختلفی از قواعد بر کنش‌های گفتاری از انواع مختلف حاکم هستند.

کشر آنگاه عدم وابستگی توانش کاربردشناسی به ارتباط را مستلزم عدم وابستگی ارتباط به آن مجموعه از زیرشاخه‌های نظام می‌داند که هریک بر نوع خاصی از کنش‌های گفتاری حکم می‌کنند. بنابراین در جهت اثبات استقلال توانش کاربردشناسی به بررسی هر یک از انواع کنش‌های گفتاری به‌طور مجزا می‌پردازد.

وی شرط اصلی وابستگی کنش گفتاری به ارتباط را وجود یک مخاطب دانسته، آنرا "شرط مخاطب" می‌نامد و بر این نکته تاکید می‌کند که این شرط لازم مسلماً شرط کافی نیست. آنگاه با استفاده از برهان خلف متذکر می‌شود همانطور که "شرط مخاطب" شرط لازم وابستگی کنش گفتاری به ارتباط است، عدم وجود آن و یا اثبات عدم نیاز به وجود آن مسلماً شرط لازم استقلال آن کنش رفتاری از ارتباط خواهد بود.

آنگاه به تفصیل به بررسی یکی از کنش‌های گفتاری پرداخته، لزوم وجود شرط مخاطب را رد می‌کند.

اولین گروه از کنش‌های گفتاری که کشر مورد بحث قرار می‌دهد اظهارات^۲ هستند. وی با استناد به اینکه بسیاری از موارد زبانی که کاربردهای خصوصی یا شخصی دارند شکلگیری اظهاراتی است که مخاطب آن در واقع هیچ کس نیست، و این هیچ کس شامل گوینده به عنوان مخاطب نیز می‌گردد، این گروه از کنش‌های گفتاری را درگیر شرط مخاطب نمی‌داند.

در این رابطه وی بحث مفصلی را در ارتباط با سلسله افکار راسل و کولینگ وود ارائه کرده به نظریات هامبلین (۱۹۷۳) و کارتونن (۱۹۶۶) می‌پردازد. آنگاه مروری بر کنش‌های گفتاری از نوع پرسشی و امری داشته مدعی است حتی اینگونه کنش‌های گفتاری نیز درگیر شرط مخاطب نیستند. در این رابطه کشر، استدلال می‌کند طرح یک مسئله در حضور فردی دیگر احتمالاً منجر به ارائه راه‌حلی از سوی شخص حاضر خواهد شد و مال‌اندیشی اجتماعی، همکاری را تحت شرایط طرح مسئله تقویت خواهد کرد. اما پاسخ به سوال بخشی از دانش زبانی انسان نیست.

دانش زبانی تنها مسئله طرح شده را با یک پرسش کلامی مشخص می‌کند و فضای جواب‌های ممکن به پرسش طرح شده را تعیین می‌نماید. به اعتقاد کشر پاسخ دادن به یک پرسش خاطرنشان کردن یکی از راه‌حلهای ممکن در مورد مسئله طرح شده است و به طور قطع موضوع قواعد زبانی نیست بلکه مربوط به نوعی سیاست اجتماعی و یا نرم‌های اجتماعی تعامل و همکاری می‌باشد.

از سوی دیگر، کشر کنش‌های گفتاری از نوع جملات امری را نیز درگیر شرط مخاطب ندانسته از امرکردن به چیزی در گفتگوی با خود بدون حضور مخاطب به عنوان مدعای نظر خود یاد می‌کند و مثال‌هایی از این دست در شرایط و بافت‌های گوناگون از جمله صحبت با خود در حال رانندگی، امر به انجام حرکتی در بازی

² assertions

شظرنج بدون حضور فرد دیگری و یا نجوا کردن در حالت دعا را ارائه می‌نماید. آنگاه به موارد معمول کاربرد جملات امری در زبان بازگشته، معتقد است این عرف‌های اجتماعی خاص هستند که حکم می‌کنند درخواست‌ها تا حد امکان مورد اجابت قرار گیرند و شخص حاضر به انجام خواست گوینده بپردازد. دانش زبانی تنها درخواست یاری را توسط ابراز یک جمله امری تعیین می‌کند، در حالیکه تبعیت از این درخواست یاری، موضوع برخی سیاست‌های اجتماعی عام و یا عرف‌های اجتماعی خاص است.

بدین‌ترتیب کشر هیچ یک از کنش‌های گفتاری از انواع یاد شده را نه درگیر حضور شخص مخاطب و نه درگیر حضور خود سخنگو در نقش یک مخاطب می‌داند و بنابراین توانش کاربردشناختی را نیز به‌طریق‌اولی مستقل از امر ارتباط می‌انگارد. وی تحلیل‌های عمومی فوق از کنش‌های گفتاری را تبیینی در این زمینه می‌داند که زبان اساساً ابزار ارتباط نیست. هر چند که می‌تواند هم در زمینه ارتباط و هم در زمینه تفکر به کار گرفته شود.

کشر بخش بعدی مقاله خود را به بررسی فرضیه وجود پیمان‌های ذهنی به نام پیمان‌های توانش کاربردشناسی اختصاص می‌دهد. وی با ذکر این نکته که برنامه تحقیقی زبان‌شناسی زایشی ما را در جهت توضیح پدیده شناخت بر حسب "پیمان‌های ذهنی" یعنی نظام‌های مجزای دانش که هریک ویژگی‌های خاص خود را دارند هدایت می‌کند، به طرح این پرسش می‌پردازد که آیا اصولاً پیمان‌های به نام پیمان‌های کاربردشناسی در ذهن وجود دارد یا خیر. وی معتقد است برای پاسخگویی به این سوال ابتدا باید به زلال‌سازی دو مفهوم "پیمان‌ها" و "کاربردشناسی" پرداخت. در این رابطه وی به بررسی عملکرد نیمکره‌های راست و چپ مغز پرداخته به نقل از شیل بلومستین می‌نویسد: "در حالیکه فرایندهای دستوری زبان در نیمکره چپ مغز پردازش می‌شوند، نیمکره راست از یک سو در امر کاربردشناسی زبان مشارکت کرده از سوی دیگر به یکپارچگی و درهم‌آمیزی دستور زبان با فرایندهای شناختی (غیرزبانی) می‌پردازد". آنگاه به تحلیل این نقل قول پرداخته مدعی است گرچه این نکته که نیمکره راست مغز دارای قابلیت زبان‌شناختی قابل ملاحظه‌ای است، پذیرفته شده است اما این نظر که نیمکره راست مغز توانش کاربردشناسی را کنترل می‌کند معقول به نظر نمی‌رسد. در صورتیکه براساس مفهوم کلی زبان استفاده معمول از جملات درگیر هر دو توانش دستوری و کاربردشناختی باشد، همکاری و تعامل میان دو نیمکره مغز شرط اصلی ارائه یک کنش گفتاری درست و مناسب خواهد بود. در شرایط عادی انتقال اطلاعات دستوری و کاربردشناسی از یک نیمکره به نیمکره دیگر مغز امکان‌پذیر بوده تعامل دو نیمکره مغز صورت می‌پذیرد، اما در مورد بیمارانی که پل ارتباطی میان دو نیمکره به طور کامل قطع شده باشد^۳، چنین تعاملی امکان‌پذیر نیست. در حالیکه این‌گونه بیمارانی قادر به تولید برخی جملات با نحوی صحیح و کاربردی مناسب هستند.

کشر سپس با استناد به یافته‌های Hiram Brownell، Howard Gardner و دیگران از بیمارانی یاد می‌کند که دچار ضایعه مغزی در نیمکره راست خود شده‌اند و در تعبیر و تفسیر عبارات اصطلاحی و درک کنایات و متون فکاهی ناتوانند. آنگاه با ارائه شواهدی از بیمارانی با قطع کامل پل ارتباطی میان دو نیمکره نتیجه می‌گیرد فرضیه‌های وجود توانش کاربردشناسی در نیمکره راست مغز باید به طور جدی مورد بازبینی قرار گیرد زیرا اولاً اگر فرضیه قرار داشتن دانش کاربردشناسی در نیمکره راست بهترین توجیه از تمام آن نارسایی‌ها باشد که در بیمارانی با ضایعه مغزی در نیمکره راست مشاهده می‌شود آنگاه باید در مورد بیمارانی با قطع کامل پل ارتباطی دو نیمکره نیز همان نارسایی‌ها در همان سطح وقوع بروز کند. در حالیکه مشاهدات بالینی از تست باطری ارتباطی گاردنرو برنول در مورد چهار بیمار چنین نتیجه یکسانی را نشان نمی‌دهد.

³ Subjects with cerebral commissurotomy

باتوجه به نتیجه فوق و نیز با عنایت به اینکه این باطری دربرگیرنده آزمون‌هایی در رابطه با شوخ‌طبعی، کنایات، استعارات، درخواست‌های غیرمستقیم و پیرایه‌های ادبی می‌شود، کشر نتیجه می‌گیرد که هیچ‌یک از موارد یادشده در آزمون مربوطه پدیده‌های کاملاً مرتبط با نیمکره راست نمی‌باشند.

علاوه بر این، وی به این نکته اشاره دارد که گرچه بیمارانی که دچار ضایعه مغزی در نیمکره راست شده‌اند، نارسایی جدی در تمامی زیرمجموعه‌های این آزمون نشان می‌دهند اما یکی از بیماران با مغز دوشقه‌ای^۲، نارسایی جدی را تنها در چند مورد از آزمایشات همچون بازگویی داستان، تفسیر درخواست غیرمستقیم و درک وزن اشعار نشان داده است و در پاسخگویی به آزمایشاتی در زمینه استعارات تصویری و درک کنایات نارسایی‌هایی جزئی را بروز داده است.

به اعتقاد کشر این نتایج نشان می‌دهند که حتی در درکی از کاربردشناسی به‌عنوان آنچه به شوخ‌طبعی، احساس، زبان غیرادبی و فرایندهای ترکیبی مرتبط است، فرضیه‌های قرار داشتن درک کاربردشناسی در نیمکره راست مغز باید به طور جدی بازنگری شوند و یا حتی با فرضیه‌های کاملاً متفاوتی جایگزین گردند.

کشر آنگاه در ارائه دلیل دوم خود خاطرنشان می‌کند باید توجه داشت اغلب این نارسایی‌ها با فرایندهایی مرتبطند که به سختی در سطوح تبیینی انتزاعی قابل درکند و در غیاب نظریه‌های مکفی از استعاره، کنایه، شوخ‌طبعی و امثال آن روشن نیست زمانی که آزمونی به بیمار ارائه می‌شود دقیقاً چه چیزی مورد آزمایش قرار می‌گیرد. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بدون درک بهتری از هر یک از این پدیده‌ها هیچ دلیل موجهی برای جمع‌بندی آنها جهت شکل‌گیری توانشی مجزا وجود ندارد. فرضیه عملکرد توانش کاربردشناسی در نیمکره راست مغز نمی‌تواند بر پایه نتایجی استوار باشد که متعلق به خوشه‌ای نامتجانس از پدیده‌هایی است که دانش فعلی درک بسیار ضعیفی از آن دارد.

وی آنگاه به ذکر دلیل سوم خود پرداخته معتقد است حتی اگر تمامی پدیده‌های فوق را به‌صورت خوشه‌ای تحت تصویری از دانش کاربردشناسی قرار دهیم، مسئله ارتباط این توانش با پدیده‌های دیگری از خانواده‌های مختلف مطرح می‌شود که آنها نیز غالباً زیر عنوان کاربردشناسی بررسی می‌گردند. آیا پدیده‌هایی چون کنش‌های گفتاری پایه، جملات اجرایی، تلویحات قراردادی و مکالمه‌ای و صحبت مودبانه را می‌توان اعضای دیگری از همین خوشه دانست یا این‌گونه پدیده‌ها با توانش دیگری مرتبط می‌شوند و در هر مورد، چرا؟

بدین ترتیب کشر معتقد است هنوز تصویری روشن و شفاف از دانش کاربردشناسی وجود ندارد و یافتن پاسخی مناسب برای وجود "پیمانانه کاربردشناسی" از سوئی نیازمند تحدید مرزی معقول و قابل‌درک از آنچه باید تحت‌عنوان دانش کاربردشناسی مورد بررسی قرار گیرد بوده از سوی دیگر تحلیل دقیقی از "پیمانانه" های ذهنی را می‌طلبد.

وی در جهت زلال‌سازی تصویری از "پیمانانه ذهنی" به تحلیل دیدگاه فودور در کتاب **ساختار پیمانانه‌ای ذهن** (۱۹۸۳) می‌پردازد. از نظر فودور نظام‌های دروندادی دارای معماری پیمانانه‌ای هستند زیرا این نظام‌ها مقید به داده‌های محدود و نظام معرفتی خاص بوده، اجباری‌اند، اطلاعات در آنها به‌صورت کپسولی ذخیره می‌شوند و بسیاری از ویژگی‌های دیگر را دارا هستند.^۳

^۲ بیمار مذکور با نام اختصاری LB از جمله بیماران با قطع کامل پل ارتباطی میان دو نیمکره مغز است که مسئله درک و تولید زبانی وی بدون استفاده از آزمون باطری گاردنرو برونل مورد بررسی قرار گرفته است.

^۳ فودور ویژگی‌های زیر را برای نظام‌های دروندادی در نظر می‌گیرد:

- پیمانانه‌های ذهنی سریع عمل می‌کنند.
- پیمانانه‌های ذهنی تک حوزه‌ای هستند.
- اطلاعات پیمانانه‌های ذهنی کپسول بندی شده است.
- پیمانانه‌های ذهنی رشد مشخص دارند.

به‌طورکلی نظام‌های دروندادی بر اساس نظر فودور ویژگی‌هایی را دارند که در فرایندهای مرکزی شناخت یافت نمی‌شوند.

به اعتقاد کشر اگر یک پیمانانه ذهنی نظامی دروندادی دارای تمامی ویژگی‌های برشمرده توسط فودور باشد آنگاه می‌توان گفت پیمانانه‌ای به نام کاربردشناسی به مفهوم حوزه‌ای که دربرگیرنده دانشی است که ما غالباً تحت عنوان دانش کاربردشناسی از آن یاد می‌کنیم، وجود ندارد. وی اظهار می‌کند؛ شرایط استفاده به‌جا از جملات تنها در گرو تحلیلی نحوی از جمله درونداد و تحلیلی درکی از برخی مختصه‌های بافت نیست بلکه دربرگیرنده تحلیلی بنیادین است و در نتیجه به باورهایی برمی‌گردد که کاربر در بافت کاربرد پذیرفته است.

بسیاری از این باورها به هیچ ابزار دروندادی تعلق ندارد بلکه متعلق به نوعی نظام مرکزی شناختی است. در این رابطه کشر به نقل از سرل (۱۹۶۵) باورهایی را مثال می‌زند که در قواعد زیربنایی "قول دادن" ذکر شده‌اند.

آنگاه کشر از این نیز فراتر رفته معتقد است چنانچه یک پیمانانه ذهنی با ویژگی‌هایی باشد که فودور برمی‌شمارد، چه نظامی دروندادی باشد و چه نباشد، باز هم نمی‌توان به وجود پیمانانه کاربردشناختی به مفهوم حوزه دربرگیرنده دانشی برای ارائه تلویحات مکالمه‌ای قائل بود.

کشر در این رابطه به بحث خود در ارتباط با ماکسیم‌های گرایس (مقاله‌های کشر ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲) اشاره کرده، یادآوری می‌کند ماکسیم‌های گرایس از اصل منطقی "کمترین تلاش، بیشترین کارایی" پیروی می‌کند و این اصل شامل تمامی اعمال منظوری، از جمله اعمال مربوط به کاربرد زبان و نیز کنش‌های ادبی می‌شود. برهمین اساس، یک نظام شناختی که به تولید تلویحات مکالمه‌ای می‌پردازد درگیر عملکرد اصلی عمومی و به احتمال قوی مرکزی بر روی نظامی زبانی است.

بنابراین چنین فرضی که نظامی شناختی مقید به داده‌های محدود، به تولید تلویحات مکالمه‌ای می‌پردازد غیرقابل‌توجیه می‌نماید. از سوی دیگر همان طور که گرایس اشاره می‌کند چنین تلویحاتی قابل‌حذف هستند و این نکته خود فرض تولید آنان توسط نوعی نظام شناختی اجباری را نیز غیرقابل توجیه می‌کند. چرا که بر اساس دیدگاه فودور پیمانانه‌ها یا نظام‌های دروندادی دارای عملکرد اجباری و غیرقابل اجتناب هستند. به همین‌طریق، درک آنچه تحت عنوان "کنش گفتاری غیر مستقیم" طبقه‌بندی می‌شود، تلاشی است در جهت درک کاربردی از جمله به منظور حصول بیش از یک مقصود از آن. در مرحله نخست، مفهوم تحت‌اللفظی کنش که توسط قواعد حاکم بر کاربرد کلام تعیین می‌گردد درک شده، سپس این مفهوم به‌عنوان واسطه‌ای جهت نیل به مقصودی دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. درحقیقت چنین تلاشی در شرایط کاملاً عادی نیازمند دستیابی به نظام عمومی باورهای شخص است. بنابراین هیچ نظام شناختی با اطلاعات کپسول‌بندی شده‌ای نمی‌تواند دربرگیرنده دانشی باشد که برای درک کنش‌های گفتاری غیر مستقیم مورد نیاز است. از آنجا که به‌نظر می‌رسد ویژگی کپسوله بودن اطلاعات یکی از اجزای اصلی تصور ساختار پیمانانه‌ای ذهن است، آنچه تحت عنوان کنش‌های گفتاری غیرمستقیم طبقه بندی می‌شود، توسط پیمانانه‌ای کاربردشناختی در هر مفهوم آن، درک نمی‌گردد.

کشر آنگاه بحث خود را با سه اظهار نظر عمومی درباره این مشاهدات به پایان می‌برد:

اول: نگرش پیمانانه‌ای به مطالعه ذهن به‌طورکلی و زبان به‌طور اخص منجر به طرح صورت جدیدی از مسئله می‌شود. جداسازی یک حوزه شناخت صرفاً در جهت یافتن طبقه مناسب آن در یک نظام طبقه‌بندی مصنوعی و غیرقابل استفاده نیست بلکه به‌منظور ارائه توصیفی دقیق از حوزه مربوطه است.

دوم: در نتیجه به کارگیری چنین نگرش پیمانانه‌ای در بررسی کاربرد زبان، مفهوم جدیدی از کاربردشناسی زبان ارائه می‌گردد. به نظر می‌رسد آنچه به عنوان کاربردشناسی زبان در نظر گرفته می‌شود را می‌توان به بخش‌های زیر تقسیم نمود: الف) دانش کاربردشناسی کانونی^۶ که از گروهی از نظام‌های قواعد که کنش‌های گفتاری پایه را کنترل می‌کنند تشکیل شده است. این دانش کاربردشناسی کانونی خودمختار است. هر چند بر حسب برداشتی که از "پیمانانه ذهنی" می‌شود می‌توان آنرا پیمانانه‌ای یا یکپارچه در نظر گرفت.

با فرض طبیعت خاص نظام‌های قواعد که بر کنش‌های گفتاری حکم می‌کنند، منطقی است که دانش کاربردشناسی کانونی مقید به داده‌های محدود باشد. اینکه دانش کاربردشناسی کانونی به لحاظ اطلاعاتی کپسول‌بندی شده است یا خیر بستگی به تحدید مرز طبقه کنش‌های گفتاری دارد. اگر محدود به آن دسته از کنش‌های گفتاری باشد که بر حسب نحوی خورده‌اند و بر اساس صورت نحوی آن درک می‌شوند، به نظر می‌رسد این دانش کپسوله شده باشد. مقید به داده‌های محدود بودن و به لحاظ اطلاعاتی کپسوله بودن، از جمله ویژگی‌های یک پیمانانه ذهنی است. بنابراین دانش کاربردشناسی کانونی در این مفهوم، یک پیمانانه کاربردشناسی خواهد بود. اما اگر دانش کاربردشناسی کانونی شامل مواردی چون "قول دادن" باشد آنگاه نظام باورهای عمومی فرد در تولید و درک کنش‌های گفتاری دانش کاربردشناسی کانونی دخیل خواهد بود. این بدان معنی است که دانش کاربردشناسی کانونی کپسول‌بندی شده نیست و بنابراین ساختاری پیمانانه‌ای ندارد.

ب: دانش تفصیلی کاربردشناسی کانونی^۷ شامل تمام نظام‌های قواعدی که بر "هر آنچه توسط کلام صورت می‌گیرد" و کنش‌های گفتاری پایه نیستند حکم می‌کنند. کنش‌های گفتاری پایه همچون اظهارات، سوالات و اوامر از "آنچه توسط کلام صورت می‌گیرد" - و بسیاری از آنان از جمله اعلام حکم برائت و غسل تعمید کنش گفتاری پایه نیستند - مجزا هستند. دانش مربوط به کنش‌های گفتاری پایه بخشی از دانش زبانی است اما دانش آنچه توسط کلام صورت می‌گیرد ماهیتا دانشی بنیادی یا اجتماعی است. دانش تفصیلی کاربردشناسی کانونی مسلما به لحاظ اطلاعاتی کپسول‌بندی شده نیست. زیرا معمولا نظام مرکزی باورهای شخص در فرایندهای درک کنش‌های گفتاری غیرپایه از این دست، نفوذ می‌کند. اینکه تولید جمله‌ای خاص در بافتی خاص یک کنش گفتاری غیر پایه - مثلا حکم برائت - تلقی گردد یا خیر، به دانش بنیادی و نهادینه شده فرد بستگی دارد در حالیکه درک همین فرد از واقعه مشابهی به عنوان یک کنش گفتاری پایه به چنین دانش نهادینه شده‌ای وابسته نیست.

ج: همچنین باید یک نظام کاربردشناسی مرکزی وجود داشته باشد که در عملکرد برخی قواعد و سیاست‌های عمومی بر گفتار دخالت می‌کند. به طور مثال آن دسته از قواعد و سیاست‌های عمومی که در مجموع بر اعمال مقصودی منطقی حکم می‌کنند. مثلا اینکه تلویحات مکالمه‌ای چگونه و در کجا تولید شده‌اند و یا ملاحظات مودبانه کجا در فعالیت گفتار وارد شده‌اند.

اینکه این نظام کاربردشناسی مرکزی ساختاری پیمانانه‌ای در مفهومی خاص دارد یا خیر، پرسشی است که نیازمند بررسی بیشتری خواهد بود.

د: در کنار نظام کاربردشناسی مرکزی که در مجموع درگیر اصول اعمال مقصودی است، نظام خاصی از قواعد وجود دارد که بر جنبه‌های اصلی صحبت در تعامل همچون: نوبت‌گیری، توالی صحبت و اصلاح بحث حکم می‌کند.

⁶ Core-pragmatics

⁷ Amplified core-pragmatics

ه: علاوه بر بخش‌های یاد شده، به نظر می‌رسد طبقه دیگری از مختصه‌های دو وجهی مختلف وجود دارد که می‌توان آنرا دانش کاربردشناسی دووجهی نامید. به‌طورمثال درک اشاری‌ها در زبان درگیر یکپارچگی و ترکیب برون‌داد یک پیمانانه زبانی با برون‌داد یک پیمانانه ادراکی است که هر دوی این برون‌دادها به عنوان درون‌دادی در خدمت واحدی مرکزی قرار می‌گیرند که درکی پیچیده از آنچه در بافت کلام گفته شده است را به وجود می‌آورد.

ی: در نهایت می‌توان "دانش کاربردشناسی میسوطی" را در نظر گرفت که به‌عنوان مثال شامل عرصه‌های دیگری است که به وسیله باطری ارتباطی نیمکره راست مغز مورد آزمایش قرار گرفته بود.

سوم: تصور نظام "کاربردشناسی مرکزی" ارتباط جالبی با مسئله دکارت از کاربرد خلاق زبان پیدا می‌کند. مسئله‌ای که به صورت یک معمای غیرقابل‌حل باقی مانده است.

هر چه بیشتر بتوان حقایق کاربردشناسی را بر حسب یک نظریه عمومی اعمال مقصودی توجیه کرد، به حل قسمت‌هایی از این معما نزدیکتر خواهیم شد.

کاربرد خلاق زبان را می‌توان وابسته به دو عامل دانست:

(الف) انتخاب خلاق تولیدات نهایی

(ب) پیگیری منطقی این تولیدات نهایی

به نظر می‌رسد پیگیری منطقی این تولیدات نهایی بر حسب اصول عمومی منطقی قابل توجیه باشند که خود این اصول عمومی بخشی از نظریه عمومی اعمال مقصودی است.

اما به هر حال عامل (الف) یعنی انتخاب خلاق تولیدات نهایی هنوز به صورت یک معمای غیرقابل حل باقی خواهد ماند.

بررسی نقاط قوت و ضعف مقاله:

کشر مقاله کاربردشناسی و برنامه تحقیقی زبان‌شناسی را در یک چهارچوب نظری و علمی مبتنی بر دیدگاه فلسفی و روش‌شناختی زبان‌شناسی زایشی ارائه می‌دهد. به لحاظ نظری، وی تمامی مبانی زیربنایی زبان‌شناسی زایشی را پذیرفته، بدنه اصلی بحث خود را بر پایه سوابق مطالعاتی آن استوار می‌کند. اما نگاه وی به پدیده زبان، نگاهی تکاملی و پیش‌تاز است. وی بحث خود را از نقطه‌ای آغاز می‌کند که در تاریخ ارائه مقاله نقطه مقصد زبان‌شناسی زایشی بوده است.

ذکر این نکته ضروری است که بدنه اصلی مقاله مورد بحث به سال ۱۹۸۸ شکل گرفته و نسخه تجدیدنظر شده آن در سال ۱۹۹۱ به‌چاپ رسیده است. از آنجا که سابقه تحولات اخیر در دیدگاه زبان‌شناسی زایشی به مقاله سال ۱۹۹۲ جامسکی با نام "برنامه‌ای کمینه‌گرا برای نظریه زبانی" برمی‌گردد، طبیعی است که زیربنای فکری آسا کشر در زمان ارائه مقاله دربرگیرنده روح حاکم بر برنامه کمینه‌گرا نبوده است.

کشر شیوه ارائه مقاله خود را بر پایه روش‌شناسی برنامه‌های تحقیقی لاکاتوس (۱۹۷۰) قرار می‌دهد و سلسله نظریاتی به‌هم‌پیوسته ارائه می‌نماید. روش وی در رسیدن به هدف نهایی، نظام‌مند و گام‌به‌گام بوده، ضمن روشن‌سازی مفاهیم و استفاده از استدلال‌های منطقی، بحث را تا نهایت آن به پیش می‌برد.

مقاله مورد بحث، کم‌حجم اما پرمحتوا است. نقطه شروع بحث دفاع از خودمختاری نحو صوری و تاکید بر عدم وابستگی "زبان" به امر "ارتباط" است. کشر در جهت اثبات دیدگاه خود از دو رویکرد تجربی و نظری استفاده می‌کند:

در رویکرد تجربی وی با استفاده از شواهد تجربی و موارد بالینی جان و جنی نتیجه می‌گیرد که تجلی یک قابلیت ارتباط کلامی شرط لازم برای حضور توانش دستوری نیست و نیز وجود ارتباط کلامی نیز شرط کافی برای وجود توانش دستوری نیست. به بیان دیگر وی نتیجه می‌گیرد که نه‌تنها "توانش دستوری" مستقل از

"ارتباط" است بلکه تجلی آن نیز به صورت یک کنش زبانی وابسته به امر ارتباط نیست و از این رو "زبان" مستقل از "ارتباط" است.

رویکرد نظری کشر در رابطه با کنشهای گفتاری است. به اعتقاد وی "شرط مخاطب" شرط لازم برای کنشهای گفتاری نیست و از این رو استدلالی دیگر در جهت جدایی "زبان" از "ارتباط" خواهد بود.

بحث کشر در رابطه با عدم وابستگی "زبان" به "ارتباط" نیازمند بررسی دقیقتری است.

مسئله حضور توانش دستوری بدون نیاز به ارتباط دامنه‌ای وسیع دارد. توانش دستوری براساس دیدگاه زبان‌شناسی زایشی یک توانایی ذاتی، بالقوه و خودمختار بوده، مستقل از امر ارتباط است. اما آنگاه که از حالت بالقوه خود به وضعیت بالفعل در آید دیگر در محدوده توانش نبوده به صورت یک کنش تجلی خواهد کرد. کشر ضمن تأکید بر این نکته که زبان می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای ارتباط و نیز تفکر به‌کار رود، آنرا در مقصود اولیه یک عمل ارتباطی نمی‌داند. نگارنده این سطور ضمن تأکید بر ارزش محتوایی مقاله کشر، بر بازنگری نکته فوق اصرار دارد. در این رابطه ابتدا باید با استفاده از همان شیوه روش‌شناسی وی به زلال‌سازی مفاهیم "ارتباط" و "زبان" پرداخت.

در مقام نظر "ارتباط" به مفهوم انتقال پیامی از یک منبع پیام به یک گیرنده پیام است. انتقال پیام باید توسط نظامی از نشانه‌ها صورت پذیرد. ارتباط میان افراد نوع بشر می‌تواند از طریق به‌کارگیری وجوه مختلف ادراکی وی همچون حس بینایی، شنوایی، بویایی، لامسه و... صورت بگیرد و بررسی چنین جنبه‌های گوناگونی از امر ارتباط بر عهده علم "نشانه‌شناسی" خواهد بود. (یادداشت ضمیمه شماره ۱)

از سوی دیگر "زبان" در مفهوم عام خود نظامی است از "نشانه‌ها" و به عنوان زیرمجموعه‌ای از علم "نشانه‌شناسی" طبقه‌بندی می‌شود. هر چند ارتباط می‌تواند در شکل اولیه خود به وسیله استفاده از حالات و حرکات صورت، خیره شدن‌ها، اشارات دست و دیگر اعضای بدن و به‌کارگیری ابزار جلب‌توجه ایجاد گردد، اما انتقال مفاهیم و تبادل اطلاعات پیچیده نمی‌تواند تنها با استفاده از این‌گونه ابزارهای ارتباطی غیرکلامی صورت پذیرد. از سوی دیگر تمامی موارد یاد شده فوق جنبه‌های مختلفی از امر ارتباط غیرکلامی را دربرمی‌گیرند که خارج از حوزه زبان‌شناسی و زیر حوزه نشانه‌شناسی واقع می‌گردند. (یادداشت ضمیمه ۲)

علاوه بر این، اگر انتقال پیام را فرایندی بدانیم که در مسیر انجام آن پیامی رمزگشایی می‌شود، به مفهوم وسیع‌تری از ارتباط دست خواهیم یافت که دامنه وسعت آن به رابطه میان انسان و جهان نیز خواهد انجامید. در این مفهوم مسئله درک انسان از جهان واقع به‌منزله ترجمه "جهان" به "زبان" خواهد بود. به عبارت دیگر رمزگشایی یک پیام رمزگذاری شده، توسط گیرنده پیام. با چنین دیدگاهی نه‌تنها کنشهای گفتاری درگیر شرط ارتباط هستند بلکه به‌طریق‌اولی کلیه نظام شناختی انسان درگرو مسئله ارتباط است و مبحث تفکر نیز به‌عنوان بخشی از نظام شناختی مرکزی از این امر مستثنی نیست، همان‌گونه که صحبت کردن با خود به هنگام رانندگی و امر به خود در انجام حرکتی در بازی شطرنج بدون حضور شخص دیگر نیز به‌منزله ترجمه یک گزاره به یک کنش زبانی و رمزگشایی یک پیام رمزگذاری شده است. (یادداشت ضمیمه ۳ و ۴)

استدلال کشر در زمینه جدایی امر "ارتباط" از زبان بر پایه موارد فوق، کلیت بخشیدن به مواردی است که در یک مجموعه وسیع از کاربردهای ارتباطی زبان بخشی کوچکی را به خود اختصاص می‌دهند، هر چند براساس استدلال فوق همین موارد نادر نیز خود جنبه‌ای از ارتباط را در مفهوم وسیع خود در بر دارد.

کشر معتقد است با توجه به مشاهدات تجربی و موارد بالینی فرضیه وجود توانش کاربردشناسی در نیمکره راست مغز باید مورد بازبینی قرار گیرد. در مورد نقش

نیمکره راست مغز در پردازش زبان نظریه‌ها و فرضیه‌های بسیاری مطرح است که گاه در تضاد با یکدیگر قرار دارند.

یکی از فرضیه‌های مطرح در این مورد فرضیه پردازش اطلاعات با کیفیت مکمل^۸ است. براساس این فرضیه اطلاعات یکسان و از نظر کیفی مشابه در هر دو نیمکره مغز پردازش می‌شوند. این اطلاعات از نظر کیفی تکراری هستند اما پردازش کمی بصورت یکسان در هر دو نیمکره انجام نمی‌شود. پژوهش‌های اخیر پزشکی و گزارش‌های مستند در این زمینه فرضیه فوق را تا حدودی تأیید می‌کنند. بر اساس چنین بررسی‌هایی، فعالیت‌های ذهنی مورد نیاز برای پردازش زبان در بافت و موقعیت، نیازمند پردازش اختصاصی هر دو نیمکره است. نتایج بررسی‌های بالینی نشان می‌دهد بیمارانی که دچار آسیب‌دیدگی مغزی در نیمکره راست می‌شوند، دشواری‌هایی را در استنباط کلام بروز می‌دهند اما در پاره‌ای از پردازش‌های زبانی موفق هستند. (یادداشت ضمیمه ۵)

کشر نیز خود به‌درستی به این نکته اشاره کرده معتقد است در صورتیکه نیمکره راست مغز مسئول پردازش جملات زبانی و دربرگیرنده توانش کاربردشناسی باشد، چگونه ممکن است بیمارانی با مغز دوشقه‌ای قادر به پردازش برخی کنش‌های گفتاری باشند که نیاز به تحلیل دو جانبه دستوری و کاربردشناختی دارد.

آنت کارمیلوف اسمیت^۹ (۱۹۹۲) قابلیت‌های مختلف ذهنی و ساختار پیمان‌های ذهن انسان را نتیجه فرایند رشد می‌داند. وی با استناد به شواهد و دلایل متعدد، معتقد است معماری اولیه ذهن کودک پیمان‌های نبوده و چنین ساختار پیمان‌های در طول رشد کودک شکل می‌پذیرد. به عبارت دیگر، وی معماری اولیه ذهن کودک را یک نظام یادگیری همه‌منظوره می‌پندارد. در مسیر فرایند، بخشی از این نظام یکپارچه واحدهای مستقلی را تشکیل می‌دهند که هر یک مسئولیت انجام فعالیتی خاص را به‌عهده می‌گیرند. (یادداشت ضمیمه شماره ۶)

جیسون براون^{۱۰} نیز پیوند زبان و مغز را با استناد به شواهد بالینی در دوره‌های مختلف رشد بررسی کرده معتقد است سازمان‌بندی و بازنمایی زبان در طول رشد، هماهنگ با پیچیده‌تر شدن فرایندهای شناخت بارز می‌شود.

چنین دیدگاهی متفاوت با دیدگاه فودور است. فودور ساختار پیمان‌های ذهن را ژنتیکی و فطری می‌داند در حالیکه براساس دیدگاه کارمیلوف اسمیت و براون پیمان‌های شدن تدریجی ذهن مطرح است و زبان در سیر رشد در همه سطوح مغز از سطوح مولکولی تا سطح نیمکره‌های مغزی بازنمایی دارد.

کشر در یادداشت‌های ضمیمه مقاله خود تحلیلی بازنمودی از فعالیت نیمکره چپ مغز در پردازش زبان را مطرح می‌سازد و معتقد است در مورد بیمارانی با مغز دوشقه‌ای نوعی بازنمود از فعالیت نیمکره چپ مغز توسط نیمکره راست مغز صورت می‌گیرد. تحلیل وی شباهت بسیاری با فرضیه‌های غالب در چند سال اخیر دارد. با این تفاوت که مطالعات عصب‌شناختی و آسیب‌دیدگی مغز در طی سال‌های اخیر (۱۹۹۸ به بعد) بر غالب بودن نیمکره راست در پردازش زبان در بافت تأکید دارد. (یادداشت ضمیمه شماره ۵)

به نظر می‌رسد استدلال کشر در زمینه عملکرد بازنمودی ذهن در مورد بیمارانی با مغز دوشقه‌ای در راستای نگرش پیمان‌های شدن تدریجی ذهن باشد.

ذکر یک نکته پایانی در بررسی مقاله کشر ضروری می‌نماید. کشر به‌درستی به تیرگی مفهوم حوزه کاربردشناسی اشاره دارد و معتقد است در غیاب نظریه‌های مکفی از استعاره، کنایه، شوخ‌طبعی و... دقیقاً مشخص نیست چه چیز مورد آزمون قرار می‌گیرد. اما خود نیز در جمع‌بندی درک کاربردشناسی تمایزی میان درک نشانه‌های غیرزبانی از درک نشانه‌های زبانی قائل نمی‌گردد.

⁸ Quantitatively complimentary participation hypothesis

⁹ Karmiloff Smith

¹⁰ Jason Brown

به عنوان مثال در استدلال نسبت به بیمار LB با دومغز دوشقه ای، موارد درک استعارات تصویری و درک کنایات را در کنار یکدیگر بررسی می‌کند. بر پایه نظر فودور نظام زبان و نظام‌های ادراکی به عنوان پیمانه‌های مجزا به پردازش داده‌های خام مبدلها می‌پردازند. پیمانه‌های ذهنی تکحوزه‌ای بوده مقید به نظام معرفتی خاص خود هستند. درک استعارات تصویری باید طی فرایند پیچیده‌ای صورت پذیرد. داده‌های خام توسط مبدل بینائی به پیمانه ادراکی مربوطه منتقل شده و برون داد آن در اختیار پردازشگرهای مرکزی قرار می‌گیرد. درحالیکه درک کنایات باید در پیمانه زبانی پردازش گردد. هر چند برون داد این پیمانه نیز توسط نظام شناختی مرکزی پردازش می‌شود، اما فرایند پردازش هر یک قبل از انتقال به نظام شناختی مرکزی در پیمانه‌ای مجزا صورت می‌پذیرد. از آنجا که بحث کشر در ارتباط با ساختار پیمانه‌ای توانش کاربردشناسی براساس دیدگاه فودور است بررسی موارد درک استعارات تصویری و درک کنایات در یک قالب، منطقی به نظر نمی‌رسد. (یادداشت ضمیمه شماره ۷)

در یک جمع‌بندی نهایی مقاله "کاربردشناسی و برنامه تحقیقی چامسکی" تلاشی است بسیار ارزشمند در راستای حل مسئله پیچیده کاربرد خلاق زبان. بسیاری از نقطه نظرات آسا کشر در مقاله مورد بحث فراتر از زمان خود پیش رفته، علم حاضر را به چالش می‌گیرد. مسلماً چنین تلاشی به پیشرفت علم زبان می‌انجامد.

یادداشت‌های ضمیمه

- ۱- مفهوم فوق تا حدودی برگرفته از مدخل communication در فرهنگ‌های کریستال ۱۹۸۵ و کریستال ۱۹۹۲ است.
- ۲- سوسور معتقد است؛ "زبان نسبت به تمامی نظام‌های نشانه‌ای دیگر پیچیده‌تر و جهانی‌تر است و به همین دلیل نیز زبان‌شناسی می‌تواند برای دیگر شاخه‌های نشانه‌شناسی نقش الگوی اصلی را ایفا نماید". با تحلیل دیدگاه سوسور می‌توان به این نتیجه‌گیری منطقی دست یافت که چنین رابطه‌ای تنها یک رابطه یک سویه است و عکس آن صادق نیست. در عمل نیز اندیشمندانی چون لویی استروس، لاکان، رولان بارت و دیگران کوشیده‌اند تا مطالعات ساختارگرایانه زبان را برای نظام‌های نشانه‌شناسی دیگر به‌کارگیرند و به کمک آن به تصویری از ساختار و تحلیلی از روابط تمایزی در نظام‌های نشانه‌شناسی دیگر دست یابند.
- ۳- چنین دیدگاهی چکیده‌ای است از نقطه نظرات فلسفی ویتگنشتاین که در "رساله منطقی-فلسفی" وی مطرح شده است. بر پایه نگرش اولیه ویتگنشتاین، اولاً: گزاره‌ها تصاویر امور واقعند و ثانیاً: گزاره‌ها مبین فکرنند. وی معتقد بود نسبت متقرر میان الفاظ در جمله با نسبت متقرر میان اشیاء در جهان مطابقت دارد و به این طریق جمله می‌تواند جهان را به تصویر کشد. به عبارت دیگر ویتگنشتاین در این دیدگاه می‌کوشد جهان را به زبان ترجمه کند. (بحث جامعی پیرامون این دیدگاه را می‌توان در کتاب **واقع گرایی سازنده، جنبه‌های نوین در جنبش معرفت‌شناسی** اثر فریتز والنر، ترجمه سهیل بیگدلی و پروانه خسروی زاده و نیز کتاب **مردان اندیشه** اثر براین مگی ترجمه عزتالله فولادوند یافت.) علاوه براین به نظر می‌رسد بحث کشر در رابطه با عدم وابستگی "زبان" به "ارتباط" به نگرش اولیه ویتگنشتاین نزدیک باشد. فلسفه‌ای که در "رساله" ظاهر می‌گردد فلسفه‌ای کاملاً فردی است و در آن هیچ نشانه‌ای نیست که زبان را ابزاری برای ارتباط و مفاهمه با دیگران در نظر بگیرد. از این دیدگاه زبان ابزاری است برای گزارش دادن به خود و برای توصیف. اما یکی از جنبه‌های اساسی دیدگاه دوم ویتگنشتاین و نیز فیلسوفان متاخر تلقی زبان به عنوان پدیده‌ای ذاتاً اجتماعی و همگانی است. پدیده‌ای که شرط لازم برای عملکرد آن وجود قواعدی است که مورد قبول بیش از یک نفر باشد.

۴- ارتباط یا عدم ارتباط میان زبان و تفکر مسئله‌ای بحث انگیز در نگرش‌های مختلف زبان‌شناسی است. در این خصوص می‌توان به دیدگاه‌های زبان‌شناسی صورت‌گرا (همچون پیروان مکتب زایشی)، زبان‌شناسی رفتارگرا (به ویژه دیدگاه بواس، ساپیر و ورف)، زبان‌شناسی نقش‌گرا و زبان‌شناسی شناختی (نگرش لانکاگر، لیکاف، بروگمن و...) اشاره کرد.

در نگرش صورت‌گرا به زبان، دانش زبان حوزه مستقلی را تشکیل می‌دهد که از دیگر فرایندهای ذهنی انسان همچون اندیشیدن، استدلال و یادآوری مطالب جداست. دیدگاه رفتارگرایانی چون بواس و ساپیر و فیلسوفانی چون دریدا بر مبنای پردازش جهان توسط زبان است و ورف نیز مدعی است زبان وسیله‌ای برای بیان عقاید نیست بلکه شکل‌دهنده عقاید است.

دیدگاه‌های کاملاً جدید در زبان‌شناسی شناختی به وجود طرحواره‌های تصویری یا فضا‌های ذهنی قائل است و با بسط مفهوم استعاره از محدوده زبان ادب به کل نظام زبان، چنین پدیده‌ای را لازمه زبان و اندیشه برای بیان جهان خارج تلقی می‌کند. از سوی دیگر پینکر شواهدی را دال بر اندیشیدن بدون زبان ارائه می‌نماید و معتقد است در زمینه برخی از فرایندهای تفکر از قبیل یادآوری و استدلال، تفکر بدون زبان نیز وجود دارد.

فودور نیز بر این اعتقاد است که زبان، تنها کلیتی از مفاهیم ذهن انسان را باز می‌نماید.

بر این اساس وی به بحث درباره زبان اندیشه (mentalese) می‌پردازد که متفاوت از زبان ارتباطی و به مراتب کلی‌تر از زبان گفتاری است. (نگارنده این سطور تفاوت‌های موجود در دیدگاه‌های فوق را در آثار ذکر شده در فهرست منابع جستجو کرده و با یکدیگر مقایسه نموده است.)

۵- اطلاعات بیشتر در این زمینه را می‌توان در کتاب "زبان‌شناسی و آسیب‌شناسی زبان" تالیف رضا نیلی‌پور و نیز منبع اینترنتی شماره ۲ در فهرست منابع یافت.

۶- در مقایسه میان دیدگاه "فودور" و نگرش "آنت کارمیلوف اسمیت" از مقاله "ساختار پیمانه‌ای ذهن" نوشته شهین نعمت‌زاده استفاده شده است.

۷- درک استعارات تصویری و کنایات زبانی در یک قالب عام از جمله دیدگاه‌هایی است که تحت عنوان طرحواره‌های مفهومی و فضا‌های ذهنی در نگرش زبان‌شناسی شناختی مطرح است. در صورتی‌که زبان اندیشه را از زبان ارتباطی تفکیک کرده و آن را همان نظام محاسباتی فودور بدانیم چنین زبانی خواه تصویری باشد یا نباشد، به هنگام گفتگو یا پردازش زبانی (درک یا تولید زبان) باید به زبانی چون فارسی، انگلیسی و یا هر زبان دیگری ترجمه گردد. چنین مسئله‌ای مجدداً بحث پیمانه‌های ذهنی را با کلیه ویژگی‌ها و محدودیت‌های آنان به میان می‌کشد.

منابع

دبیرمقدم، محمد، *زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.

سجودی، فرزانه، مقاله "درآمدی بر نشانه‌شناسی"، مجله فارابی، تهران، دوره هشتم، شماره دوم.

صفوی، کورش، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۹.

صفوی، کورش، *معنی‌شناسی کاربردی*، تهران، انتشارات همشهری، ۱۳۸۲.

لوریا، الکساندر رویانویچ، *زبان و شناخت*، ترجمه حبیب‌الله قاسم زاده، تهران، نشر فرهنگیان، ۱۳۷۶.

مگی، براین، *مردان اندیشه؛ پدیدآوردگان فلسفه معاصر*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۴.

نعمت زاده، شهین، مقاله "ساختار پیمانۀ ای ذهن"، تهران، فصلنامه تازه های علوم شناختی، سال اول، شماره یک، ۱۳۷۸.
نیلی پور، رضا، *زبان شناسی و آسپشناسی زبان*، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۰.
والنر، فریتز، *واقع گرایی سازنده: جنبه های نوین جنبش معرفت شناسی*، ترجمه سهیل بیگدلی و پروانه خسروی زاده، تهران، نشر مترجمان، ۱۳۷۶.

Crystal, David (1985) *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 2nd edition, Black well.

Crystal, David (1992) *Language and Languages*, 1st edition, Black well.

Hudson, Grover (2000) *Essential Introductory Linguistics*, 1st edition, Black well.

Saeed, John (1997) *Semantics*, 1st edition, Black well.

Steinberg, Danny (1991) *Psycholinguistics: Language, Mind and World*, 6th impression, Longman.

Steinberg, Danny (1993) *An Introduction to Psycholinguistics*, 1st edition, Longman.

منابع اینترنتی

Anderung, Letzte, 1998, Project Proposal, Meaning and Cognition;
<http://www.cogsci.uni-osnabrueck.de/mac.shtml>

Lee, Bora, 1997, The Biological Foundations of Language;
<http://www.duke.edu/~pk10/em.htm>

Weithofer, Pirmin Stekeler, Research Group Communicative Understanding; Speech Act and Interpretation;
<http://www.uni-leipzig.de/~fkv/>